

خدا حافظی تلخ کیومرث پورا احمد

کیومرث پورا احمد، فیلمساز سرشناس در
74 سالگی به زندگی خود پایان داد

عجب خدا حافظی تلخی

تینا جلالی

خبر درگذشت کیومرث پورا احمد تا لحظاتی با بهت و حیرت اهالی سینما همراه بود، با این پرسش در فضای مجازی که واقعا این فیلمساز فوت کرد؟ مگر میشود؟ فوت این هنرمند از این جهت پرسشبرانگیز بود که به نظر میرسید او از لحاظ جسمانی مشکلی نداشته باشد خصوصا اینکه در چند ماه گذشته درگیر ساخت فیلم «پرونده باز است» بود و این فیلم در جشنواره امسال نمایش داشت، اصلا شواهد نشان از اوضاع مطلوب او میداد اما خب دقایقی بعد خبر سهمگین تر و وحشتناک تر شد، ماهنامه سینمایی «فیلم امروز» همان دقایق ابتدایی با انتشار خبر فوت این کارگردان، پرده از روی حقایق برداشت و با تیتراژ «یک خودکشی غیرقابل باور» نوشت: «کیومرث پورا احمد خودکشی کرد، همین قدر سهمگین و باورنکردنی، وحشتناک و تکان دهنده، از سر افسردگی و ناامیدی، بی‌آیندگی و بیهودگی، فعلا همین»

بلافاصله در تکمیل این خبر سید مهدی فلاح میری دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان گیلان گفت: به محض دریافت گزارش، بازپرس ویژه قتل در محل حاضر شد و با بررسی‌های اولیه نظر بر خودکشی این کارگردان سینما داشتند که واکاوی جزییات، مستلزم رسیدگی دقیق قضایی است. وی افزود: کیومرث پورا احمد ساعت یک بامداد روز چهارشنبه مورخ ۱۶/۱/۱۴۰۲ در یکی از واحدهای دهکده ساحلی انزلی فوت کرده است.»

خبر فوت این کارگردان شناخته شده تلخ و دور از ذهن بود اما چگونگی درگذشت او بسیار ناگوارتر و مثل آواری بود که بر سر خراب میشد. با این پرسش و تعجب در ذهن که چرا؟ مگر چه اتفاقی برای این کارگردان افتاده بود که او را تا سرحد مرگ خودخواسته سوق داد؟

تحمل فشار روانی جشنواره فجر

البته این اواخر فشار روانی و حواشی ناشی از حضور فیلمش در جشنواره امسال در میان التهابات اجتماعی کم نبود و حتی می‌توانیم دلیلی بر افسردگی این هنرمند بدانیم اما به هر حال خودکشی برای سن و سال این سینماگر کمی دور از ذهن بود.

اگر خاطرتان باشد به محض اینکه اعلام شد فیلم این هنرمند در بخش سودای سیمرغ جشنواره امسال حضور دارد او در صفحه شخصی خود نوشت: «چندسالی است که جشنواره فیلم فجر دیگر جشن سینمای ایران نیست که جشن دو سه ارگان خاص است. در این چند ساله جشنواره برای من، هیچ ارزش و اهمیتی نداشته، به خصوص در این سال خونبار و دردناک. اما مالک فیلم، تهیه‌کننده است. مثل همه جای دنیا فقط او می‌تواند درخواست حضور یا عدم حضور در جشنواره را داشته باشد. تهیه‌کننده و بعضی عوامل فیلم مایل بوده‌اند فیلم «پرونده باز است» در جشنواره باشد، اما من، نویسنده و کارگردان... با این همه داغی که بر دل داریم دیگر چه جشنی، چه جشنواره‌ای؟!»

ماجرای حمله کیهان به پوراحمد

این واکنش صریح پوراحمد به حضور فیلمش در جشنواره بی‌پاسخ نماند و با انتقادات تند کیهان همراه شد، این رسانه با جملاتی چون «او فیلمفارسی‌ساز است، فیلم آخرش هم لنگ در هواست، فاتحه سینمای او خوانده شده، نوشت: پوراحمد در شرایطی اینگونه حالت مخالف گرفته و خود را داغدار این روزها معرفی کرده که وی دقیقاً در اوج آشوب‌های امسال، با حمایت قوه قضاییه امکان تصویربرداری فیلم جدیدش در زندان قزل‌حصار، کانون اصلاح و تربیت و دادگستری تهران را یافته است. جای سوال است که چطور ممکن است یک فیلمساز، هم از لطف و حمایت قوه قضاییه بهره‌بردار و فیلمش را با حمایت نهادهای حاکمیتی چون مرکز رسانه‌های قوه قضاییه و سازمان زندان‌ها بسازد و به بهانه داغدار بودن در یک رویداد هنری چون جشنواره فیلم فجر حضور نیابد؟

این رسانه در ادامه نوشته خود که در زمان برگزاری جشنواره منتشر شده بود، آورد: «اینکه اقدام پوراحمد را نمایشی می‌نامیم دقیقاً به همین خاطر است که او زمانی که آشوب‌ها در جریان بوده مشغول رایزنی و همکاری با قوه قضاییه بوده است. در آن ایام او تصمیم نمی‌گیرد که قطع همکاری کند چون منافعی برای خودش در آن زمان متصور نبوده اما در ایام جشنواره، هم به آن دلیل که از حمایت و همکاری با قوه قضاییه نهایت استفاده را کرده و فیلمش را به سرانجام رسانده و هم به این خاطر که در روزهای جشنواره اقدام او مورد توجه واقع می‌شود

و از طرفي چون پس از اتمام کار پيش از هرکس ديگري به ضعفهاي فاحش اثرش پي برده لذا به قول معروف «روغن ريخته را نذر اما مزاده» کرده است.»

البته ساخته‌هاي آخر اين کارگردان چندان به مذاق منتقدان خوش نيامده بود و اين نگاه درباره آخرين ساخته او هم جريان داشت، وقتي «پرونده باز است» او در جشنواره به نمايش درآمد فيلم او با واکنشهاي منفي بعضي منتقدان همراه بود، به عنوان نمونه يك نويسنده سينمايي نوشت: «بياييد اصلا به اين فکر نکنيم که اين مجموعه تصاوير را (که ادعا دارند فيلم سينمايي است!) کارگردان «قصه‌هاي مجيد» و «خواهران غريب» و حتي «اتوبوس شب» ساخته است. اگر بدون اين پيش‌فرض به تحليل فيلم وارد شويم ممکن است يأس و خشم جايشان را به کلمات نقد بدهند، پس فرض مي‌کنم اين فيلم را يك دانشجوي ترم اول سينما ساخته که نامش را هم نمي‌دانم!»

از همان دقايق ابتدائي فوت پوراحمد در سوگ خالق «قصه‌هاي مجيد» سينماگران زيادي با انتشار تصوير او ناراحتي خود را نشان دادند.

خودکشي پوراحمد اعتراض به شرايط خودش است

ما با محمد علي سجادي تماس گرفتيم او در حالي که با صداي بلند پشت تلفن گريه مي‌کرد، گفت: «عمل خودکشي کيومرث پوراحمد خودش گواهي است به آنچه هست. در واقع اعتراضی است به آنچه هست، چرا بايد کسي که سرشار از زندگي بود و زندگي را دوست مي‌داشت به مرحله‌اي برسد که خودش را حلق‌آويز کند. او را بدبينش کردند، تلخش کردند. او کودکی بود با موهاي سفيد و زندگي را دوست داشت. آدمي که در فيلم‌هايش زندگي را به بهترين شکل نشان مي‌داد فقط تنگناي شرايط مي‌تواند کاري کند که به طناب پناه ببرد و خودش را حلق‌آويز کند.

فعل او نشان از شرايطش دارد. نه فلسفه مي‌بافد و نه هيچ او نه به پوچي رسیده بود و نه مایوس بود. مایوس شرايط شد. واقعا از شنيدن خبر فوت پوراحمد شوکه شدم، خيلي تلخ و دردآور است. پوراحمد از رفقاي صميمي من بود. آخرين بار که با او صحبت کردم، مي‌دانم از شرايط بسيار ناراضي و ناراحت و عصبي بود. من چگونگي فوت او را واکنش به شرايط موجود مي‌دانم. او البته هميشه علني و آشکار صحبت‌هايش را مطرح مي‌کرد اما مي‌دانم التهابات اجتماعي و شرايط هولناک چندوقت اخير تاثير خيلي منفي روي او گذاشت.»

اين کارگردان در حالي که بسيار عصباني بود به صحبت‌هايش ادامه مي‌دهد: «متاسفانه بايد بگويم که ما سينماگران در فضاي طبيعي که کار نمي‌کنيم تا بتوانيم خودمان را پيدا کنیم. پوراحمد هم

همینطور. حالا ما جراتش را نداریم بگوییم اما او همیشه می‌گفت و هیچ ابایی نداشت. من میدانم پدرش درآمد تا فیلم آخرش را بسازد. معتقدم بچه‌های هم‌نسل ما که به مرگ طبیعی می‌میرند همه دقمرگ می‌شوند و اصلاً مرگشان طبیعی نیست. از بس شرایط کاری بر همه ما سخت شده و خودی ناخودی بیداد می‌کند.»

قلبمان به درد آمد

سعید روستایی کارگردان فیلم بحث‌برانگیز برادران لایلا نوشت: «آقای پوراحمد، مرد بزرگ و نازنین، عجب خداحافظی تلخی کردید، قلبمان به درد آمد.»

مهران کاشانی نویسنده سینما اما در متنی مهم نوشت: «خودکشی کیومرث پوراحمد هشدار تلخ و تکان‌دهنده است. نبود چشم‌اندازی روشن برای زندگی و کار هنرمندان، خستگی و افسردگی صریح و عریان را به دنبال دارد. بازتابی عینی از هزار بی‌کفایتی آشکار و پنهان در سیاست‌های متولیان امر.»

مهدی باقریگی همان پسر بچه معروف سریال «قصه‌های مجید» به ایرنا گفت: «کیومرث پوراحمد به فرهنگ و سینما و تلویزیون خدمت کرد و مردم ما هنرمند بزرگی را از دست دادند. رابطه من و ایشان رابطه پدر و پسری بود. آقای پوراحمد آدم مسولیت‌پذیری بود. در زمان ساخت «قصه‌های مجید» و حتی پس از آن حواسش به من بود. با هم مدام در ارتباط بودیم و احوال‌پرسی می‌کردیم. او در زندگی به من مشاوره می‌داد. برای من مثل یک پدر بود و با همدیگر رابطه پدر و پسری داشتیم.»

هوشنگ مرادی کرمانی خود و «مجید» قصه‌هایش را خوششانس می‌داند که با کیومرث پوراحمد به تصویر کشیده شده است. او به ایسنا می‌گوید: بخشی از سریال «قصه‌های مجید» حاصل خلاقیت و واقعیت ذهنی کیومرث پوراحمد بود. کارگردان‌های زیادی برای به تصویر کشیدن «قصه‌های مجید» سراغم آمدند، اما زمانی که پوراحمد و علاقه‌اش را به ساخت این داستان دیدم، تصمیم گرفتم کار را به او بسپارم. او واقعا شایسته «قصه‌های مجید» بود و به آن علاقه داشت. با همه دست‌اندازی‌های کسانی که مجید را دوست نداشتند و با توجه به بودجه اندکی که تلویزیون برای این سریال در نظر گرفته بود، پوراحمد سختی‌ها را تحمل کرد و سریالی ساخت که هرکسی با هر تفکر و عقیده‌ای آن را دوست داشت، من هم دوستش داشتم. همیشه خوشحال هستم و حالا باید بگویم «بودم» که او این کار را انجام داد و «قصه‌های مجید» را به تصویر کشید و نسل‌های مختلف آن را دیدند تا از دیدنش لذت ببرند و در ذهنشان به یادگار بماند.

مرادي کرمانی که با حق هق گریه می‌کرد، می‌گوید: «کیومرث پوراحمد عین بچه‌ها بود، بچه‌ای بود که فقط بزرگ شده بود. او خلاقیت، صداقت و صمیمیت و حس کودکی داشت، خوشحال بود اما گاهی تند و تلخ میشد و خیلی تلخ اما بچه‌ای ساده و صمیمی و مهربان بود و از هیچ‌کس کینه‌ای نداشت. خدا او را رحمت کند.»

آدمیزاد رو همیشه نابود کرد ولی نمی‌شه شکستش داد

حسین معززی‌نیا منتقد سینما هم با عنوان «کیومرث پوراحمد خودش را حلق‌آویز کرده است» در حساب شخصی خود نوشت: چه جمله‌ای بعد از این باید نوشت؟ چه کلماتی را باید کنار هم قرار داد؟ کلماتی که مشخص کند تا چه اندازه آشفته و آزرده شدم از شنیدن این خبر؟ یا کلماتی که مشخص کند شگفت‌زده شده‌ام؟ شگفتی در کار نیست چون بعد از سال‌ها شنیدن شکایت‌ها و کلافگی‌اش الان چرا باید شگفت‌زده شوم از تصمیمش؟ بالاخره آدمیزاد می‌برد. دست می‌کشد. يك جایی می‌گوید دیگر بس است. چه باید نوشت؟ خاطرات‌مان را مرور کنم؟ به نظرم توهین‌آمیز می‌آید. وقتی کسی به این‌جا رسیده و چنین تصمیمی گرفته، شرح گذشته مشترك و سوابق‌مان به يك جور اظهار وجود خودنمایانه می‌ماند. آقای پوراحمد زندگی پرافتخاری دارد. کارهای حسابی کرده، فیلم‌های خوب ساخته و متن‌های درخشان نوشته. چند دقیقه بعد از شنیدن خبر، یاد آن جمله پیرمرد در پیرمرد و دریای ارنست همینگوی افتادم: «آدمیزاد برای شکست خوردن ساخته نشده. آدمیزاد رو همیشه نابود کرد ولی نمی‌شه شکستش داد.»

چرا با پوراحمد مهربان نبودیم؟

کیومرث پوراحمد همواره نزد سینماگران جایگاه ارزشمند و قابل احترامی داشته، به عنوان مثال آزیتا موگویی سال 98 و در پی اکران نشدن فیلم «تیغ و ترمه» در وصف کیومرث پوراحمد در ایلنا نوشته بود: «عاشق شب یلدا و اتوبوس شب و شرم هستم. کیومرث پوراحمد خالق آثار درخشانی در سینمای ایران است و در کنار تعدادی دیگر از هم‌نسلانش از سرمایه‌های جدی این سینما است. کاش اوضاع سینما اینجوری نبود. کاش با این سرمایه‌ها مهربان‌تر رفتار می‌شد. کاش این اساتید دوباره آثار ماندگار می‌ساختند. کاش حالمون بهتر بود.»

زمانی اصغر فرهادی درباره این کارگردان سینما (منتشر شده در صبا) گفته بود «کیومرث پوراحمد از جمله افرادی است که هرچه می‌گوید روی ماجراست و در پشت آن چیزی نیست. او در همه گونه‌های سینمایی فیلم ساخت و این از خصوصیات وی محسوب می‌شود. این کارگردان بعد از «قصه‌های مجید» خود را به آن نوع سینما محدود نکرد، بلکه سعی داشت

فیلم‌های دیگری را هم کار کند. او همیشه جزو اولین کسانی بود که بعد از ساخت فیلم‌هایم به من زنگ می‌زد و تبریک می‌گفت.»

وقتی اعلام شد فیلم کیومرث پوراحمد در بخش سودای سیمرغ جشنواره 1401 حضور دارد، او در صفحه شخصی خود نوشت: «چندسالی است که جشنواره فیلم فجر دیگر جشن سینمای ایران نیست که جشن دو، سه ارگان خاص است. در این چند ساله جشنواره برای من، هیچ ارزش و اهمیتی نداشته، به خصوص در این سال خونبار و دردناک. اما مالک فیلم، تهیه‌کننده است. مثل همه جای دنیا فقط او می‌تواند درخواست حضور یا عدم حضور در جشنواره را داشته باشد. تهیه‌کننده و بعضی عوامل فیلم مایل بوده‌اند فیلم «پرونده باز است» در جشنواره باشد، اما من، نویسنده و کارگردان... با این همه داغی که بر دل داریم دیگر چه جشنی، چه جشنواره‌ای؟!» این واکنش صریح پوراحمد به حضور فیلمش در جشنواره بی‌پاسخ ماند و با انتقادات تند کیهان همراه شد. با جملات و عباراتی چون «او فیلمفارسی‌ساز است، فیلم آخرش هم لنگ در هواست، فاتحه سینمای او خوانده شده و...»

در سوگ دوست گرانقدرم، کیومرث پوراحمد

دریغا و دردا!

عزیزالله حاجی مشهدی

شنیدن خبر تلخ درگذشت دوست گرانقدری چون «کیومرث پوراحمد» نویسنده و کارگردان نام‌آشنای سینما و تلویزیون، به راستی برایم دردناک بود! به ویژه که در این روزگار بی‌لبخند، شنیدن اینگونه خبرهای تلخ و ناگوار، دل آدم را به درد می‌آورد. آن‌هم خبری درباره کسی که هر بار با شنیدن نامش یا با دیدن چهره‌اش یا تماشای فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی‌اش، یاد سال‌های جوانی، خاطرات مشترک و همکاری‌های به یاد ماندنی در چند تولید تلویزیونی و مستند، زنده می‌شود.

با «کیومرث پوراحمد» از بهار سال ۱۳۵۳، در ترکمن‌صحرا، در فضای

تولید مجموعه به یاد ماندنی و ارزنده «آتش، بدون دود» - ساخته زنده یاد «نادر ابراهیمی»، در شمال «گنبد کاووس» - آشنا شده بودم. هنوز یکی دو هفته از آغاز کار فیلمبرداری آن مجموعه نگذشته بود که من هم، با شور و شوق فراوان، خودم را به ترکمن صحرا رساندم و به گروه کارگردانی مجموعه تلویزیونی «آتش، بدون دود» پیوستم.

پوراحمد و من و دوستان دیگری از جمله زنده یاد «حمید سهیلی» (که بعدها مجموعه کارهای مستند او در زمینه معماری ایران و تاریخ خوشنویسی و نگارگری، از آثار به یاد ماندنی در عرصه فیلم مستند به شمار می‌آید) در مجموعه آتش، بدون دود دستیار کارگردان بودیم.

با کیومرث پوراحمد، حمید سهیلی و پدرام اکبری و زنده یاد شکور لطفی و... بعدها در «موسسه ایران پژوه» - که به ابتکار خود ابراهیمی تاسیس شده بود- در کارهای پژوهشی ایران‌شناسی و ایران‌گردی و مطالعات مناطق حاشیه کویر ایران نیز همکاری‌های نزدیکی داشتیم و قرار بود که با استفاده از همین پژوهش‌های ما، «داریوش مهرجویی» مجموعه مستندی با عنوان: «سیاحت ایران» را تولید کند.

بعد از ترکمن صحرا، بعدها با برخی از این دوستان، در دیگر کارهای شادروان نادر ابراهیمی هم، در کنارش بودیم. وجود فیلمبردارهایی چون زنده یادان: مهرداد فخیمی، عظیم جوان‌روح، مرتضی رستگار و دوستان دیگری به عنوان کارگردان (مثل ابراهیم مختاری، محمدرضا مقدسیان، منوچهر عسکری‌نسب و...) فرصت مناسبی بود تا کیومرث پوراحمد با حضور در نخستین کارهای تولیدی تلویزیونی، تجربه‌های ارزنده‌ای کسب کند. شاید به همین دلیل بود که خیلی زود توانست کارهای مستقل خودش را شروع کند و چه در تلویزیون و چه در سینما، خودش را به عنوان نویسنده و کارگردانی خلاق تثبیت نماید.

در چهار دهه گذشته، درباره بیشتر فیلم‌های او در جاهای مختلف نقدهایی نوشته‌ام و بدون توجه به سابقه این دوستی و همکاری و آشنایی‌های چندین ساله، همواره نسبت به مجموعه آثارش، نگاهی مثبت داشته‌ام. در این سال‌ها، اگرچه مثل دوستانی که با هم مراوده منظمی دارند، فرصتی برای باهم بودن نداشتیم، با این همه، هر جا و به هر مناسبتی، در جشنواره‌ای یا در نشستی و در جریان نمایش فیلمی، دیداری پیش می‌آمد، یکی از اصلی‌ترین حرف‌های ما باهم، یادآوری و مرور خاطرات شیرین همکاری در دوره‌ای به نسبت طولانی در جریان تولید «آتش، بدون دود» بود!

روانش شاد و یادش گرامی باد!

برای درگذشت کیومرث پوراحمد

پایان تلخ قصه‌های شیرین کیومرث

امید جوانبخت

«کیومرث پوراحمد» هم رفت... حیف از آن‌همه احساس و ذوق که خودخواسته پرونده زندگی‌اش در هفتادوچهار سالگی بسته شد درحالی که هنوز پرونده آخرین فیلمش باز است، همچنان که پرونده خاطرات بسیاری را که با آثار دلپذیر و صمیمی‌اش همچون بی‌بی چلچله، گاویار، آلبوم تمبر، قصه‌های مجید، به خاطر هانیه، سرنخ و... برای بینندگان آن سال‌ها رقم زد در گذر سالیان بازااست. گیرم که کارهای اخیرش آنچنانی نبود که انتظار می‌رفت همچنان که آثار بسیاری از هم‌نسلانش نیست. تغییر دغدغه‌ها بر مبنای شرایط اجتماعی و سنی، تغییر توقعات و انتظارات نسل جوان، وضعیت آشفته تولید فیلم، تهیه سرمایه، هفت خوان مجوزها، نحوه اکران و توزیع، تاثیرات پیدا و پنهان دوران کرونا و تلاطمات اجتماعی کنونی نه فقط برای پوراحمد بلکه تقریباً برای همه فیلمسازان کاربلد، دغدغه‌مند و مستقل، دل و دماغ و مجالی نگذاشته تا بتوانند با خیالی آسوده بر مبنای تجربیات و ذوقشان آثاری بیافرینند که اثرگذار باشد و بلا تکلیفی و احساس حضور در محیطی که دیگر فرهنگی نیست، می‌تواند در خلوت و تنهایی همچون خوره هنرمندان حساس و مستقل را از پا درآورد. و افسوس و صد دریغ برای محیطی که زمینه انزوا، افسردگی و بی‌ثمری هنرمندان و فرهیختگان را مهیا می‌کند. نبود کیومرث پوراحمد که هنرمندی متین، نویسندگانه با ذوق و شیرین‌نویس و فیلمسازی کاربلد و بی‌حاشیه بود بسیار به چشم خواهد آمد.

سبکیِ تحمل‌ناپذیر وجود*

بهنام ناصری

خودکشی کیومرث پوراحمد چه پیامی برای ما دارد؟

پایان دادن به زندگی زیاد دیده‌ایم؛ پایان دادن هنرمند و نویسنده به زندگی خود نیز. به بعضی‌هایشان بیشتر فکر کرده‌ایم؛ مثل من که

صورت نامکشف خيلي از اين مرگها مثل پرونده‌اي تا هميشه باز، براي ادامه دارد؛ شايد تا روز آخر؛ از ارنست همینگوی و ویرجینیا وولف تا مرلین مونرو و توني اسکات؛ از صادق هدایت و غزاله علیزاده تا آن مرگِ پیشتر و غریبتر، اسلام کاظمیه. اينها و تعداد ديگري از همتايان‌شان کساني‌اند که سالهاست به مرگشان فکر مي‌کنم. خيلي‌هاي‌شان نويسندگان و هنرمندان محبوبم هستند؛ شايد خيلي بيشتري از کیومرث پوراحمد با همه خاطرات ناگزيري که از او دارم. با اين همه بي‌هيچ پيرايه و مبالغه‌اي مي‌نويسم که خودکشي هيچ کدام‌شان - حتي نويسنده مهم و عزيز و جوانمرگي چون کورش اسدي- به اندازه فيلمساز خنده‌روي 74 ساله نجفآبادي براي بهتانگيز نبود.

سالها از آن‌دره ژيد نقل کرده‌ايم که «سعي کن اهميت در نگاه تو باشد، نه آنچه در آن مي‌نگري» و حالا مي‌بينيم که خيلي وقتها تنها با تصوري از نگريستن عبور کرده‌ايم از کنار آنچه بايد مي‌ديديم. شگفتي نه در اين است که کسي در دهه هشتم زندگياش تصميم مي‌گيرد به زندگي خود پايان دهد. شگفتي در اين نيست که جامعه‌اي، مردمی، مخاطباني از آثار بعدي هنرمندي بي‌بهره شوند. شگفتي براي من حتي در اين هم نيست که ميان اين خودکشي و رفتارهايي که در اين سالها با پوراحمد شد، رابطه‌اي دال و مدلولي مي‌بينم: از واکنشهاي استهزاآمیز خيلي از «ما»ي کثير مثلا اهل فرهنگ در واکنش به فلان فيلمِ گيرم «بد» پوراحمد تا حمله جرايدي که سرپيچي او از حضور در مراسم اختتاميه فلان رويداد سينمايي را به اتهام‌هايي که مي‌دانيم نواختند؛ آن هم در سال سوگواري يك ملت. مي‌خواهم قدری فراتر بروم و بگويم شگفتي براي من در خود سوژه نيست که در مغفول ماندن سوژه است.

در نگاهِ غافل من و مایي که فکر مي‌کنيم دردآلودگي هستي و به قول ميلان کوندرا «سبكي تحمل‌ناپذير وجود» در بطون آدمها لزوماً علايم آشکاري را در برون‌شان نشان‌مند مي‌کند. فکر مي‌کنيم هميشه چيزي در ظاهر آدمها و رفتارهاي‌شان بايد باشد تا به خودمان بياورد که بي‌اعتنا از کنارشان عبور نکنيم؛ تا نشانه‌اي داشته باشيم از ناگواري احتمال‌هاي بعدي. تا به گواه سطرهاي «بامداد» دريابيم «انسان» را که «با نخستين درد آغاز ميشود» همچون «کوه [که] با نخستين سنگ» که بدانيم «رنگ رخساره» هميشه هم «از سِر درون» خبر نمي‌دهد.

ابراهيم گلستان جايي درباره خودکشي صادق هدایت گفته: «آدم به جايي ميرسه که مي‌بينه همه اون چيزايي که دوست داره، داره کم ميشه؛ همه اون چيزايي که دوست نداره، داره زياد ميشه. مي‌گه خب،

من دیگه چرا هستم! ...خیلی بهتر از اینه که یکی دیگه و بکشه.»
به آثار پوراحمد فکر میکنم. به نام‌هایشان. از «گاویار» در سال‌های
کودکی‌ام تا «صبح روز بعد»، از «خواهران غریب» تا «اتوبوس شب»... به
مرگش فکر میکنم؛ در بندر انزلی: «شکار خاموش» اش در «لنگرگاه».
* نام اصلی رمانی از میلان کوندرا که پرویز همایون‌پور با نام «بار
هستی» به فارسی برگردانده است.

مرگ در صبح بهاری بندر انزلی

نازنین متین‌نیا

مردی که دل شیر داشت و خودش را نفروخت

توی هوای بهاری پارک روبه‌روی دفتر مجله‌ای که مصاحبه ما در آن
انجام شد، سبز و خوش بود. من و طناز طباطبایی، مشغول شوخی و خنده
و پیدا کردن زاویه‌های مناسب برای عکس جلد بودیم و کیومرث
پوراحمد، با لبخند و دست در جیب نگاه‌مان می‌کرد. مصاحبه خوبی بود،
آنقدر که بعد از ۱۲ سال، وقتی در همان سبزی و خوشی هوا، خبر
درگذشت پوراحمد را خواندم، دستی من را پرتاب کرد به همان خاطره.
از شوک خبر، درست نفهمیدم که چه شده. یادم آمد بارهای آخر، در
مکالمات تلفنی آخر حالش خوش نبود و سعی کردم کمتر مزاحم شوم و از
یک جایی به بعد دیگر مزاحم هم نشدم. کمی بعد دوباره خبر را
خواندم. سیاهی‌اش پررنگ‌تر شد. مرگ خود خواسته یا هر چیز دیگری که
اسمش باشد در ظهر بهاری، در هوایی خوش مثل هوای بهاری بندر
انزلی، چرایی‌های بسیاری می‌آورد. ذهن، از موضوع از دست دادن و
غیبت خالی می‌شود و می‌رود سمت «چرا»ها. یک نفر نوشته بود که
کیومرث پوراحمد آدم دقیق و حساس به جزییاتی بوده. آنقدر که
یک باری یک نفر را فقط به خاطر بریدن نامنظم چسب برای حضور در
فیلمش قبول نکرده و حالا امیدوار بود آن هشت صفحه نامه خداحافظی،
دقیق و واضح بگوید که چرا این‌طور شده. دنبال جوابم برمی‌گردم به
مصاحبه 12 سال پیش. کتابخانه را به هم می‌ریزم تا نسخه قدیمی را
پیدا کنم. پیدا می‌شود. مجله خاک گرفته و تیر به شکل عجیبی به
امروز طعنه می‌زند: «پوست کلفت باش و خودت را نفروش». توی
روایت‌های اولیه، پوراحمد می‌گوید که همیشه گوشه‌گیر بوده و حساس.
بعد تعریف می‌کند که دنبال شعر و رمان و فیلم بوده، در جوانی از
بخت خوبش به نادر ابراهیمی می‌رسد و ابراهیمی بدون بخل و حسد دستش

را می‌گیرد و کمکش می‌کند تا راه بیفتد و بشود نامی که می‌شناسیم. توی روایت‌هایش از جوانی، ادبیات، سینما و آنچه نسبت به جوان‌های امروز می‌داند، غرق می‌شوم.

می‌بینم ۱۲ سال پیش امیدوار و آگاه به نسل جوان بوده، می‌خوانم که سختی در سینما زیاد کشیده و با صراحت می‌گوید: «ما هم اوضاعمان خوب نیست، در سینما از صبح تا شب دنده یه‌غاز عوض می‌کنیم، کارگردان سرعمله است و بقیه هم عمله». خط‌های بعدی درباره زندگی در این زمانه است و اینکه برای زندگی در این زمانه باید پوست کرگدن داشت و دل شیر و فقط جلو رفت. آخرین حرف‌ها درباره امید به جوانان ایرانی است و آینده‌ای که خوب نیست، اما این جوان‌ها او را به آن امیدوار می‌کنند. مصاحبه تمام شده و من، هنوز جواب سوالم را نگرفتم. دلم می‌خواهد دستی من را برگرداند به ۱۲ سال پیش و بپرسم حالا اگر دل شیر لرزید، باید چه کنیم؟ بپرسم این کدام سیاهی است که کیومرث پوراحمد را در يك روز بهاری می‌بلعد و همه قدرتش را در گره زدن يك طناب جمع می‌کند؟ حیف که نمی‌شود؛ هیچ دستی آدمیزاد را برای پیدا کردن پاسخ بعضی از سوال‌ها توی زندگی کمک نمی‌کند. خیلی چیزها باید گنگ و مبهم در طول زمان باقی بمانند و پاسخی هم نباشد. اما اجازه دهید که شهادت دهم؛ مردی که نزدیک به پنج دهه در سینما و تلویزیون ایران کار کرد و سریال و فیلم ساخت، قطعا پوست کرگدن داشته و دل شیر. شهادت دهم مردی که وقتی نام آخرین فیلمش در فهرست فیلم‌های جشنواره فیلم فجر که گذشت آمد، نامه نوشت و گفت که راضی به اکران فیلمش نیست و با این همه داغی که بر دل داریم، چه جشنی و چه جشنواره‌ای، قطعا خودش را نفروخته است. حالا دیگر چرایی و چطوری مرگ مهم نیست. تمام شدن نفس هم. ما در تاریخ سینمای ایران کارگردان بلند بالایی داریم که يك روز بهاری در ساحل انزلی با ما خداحافظی کرد و میراثی به دوست‌داشتنی «قصه‌های مجید»، «شب یلدا»، «اتوبوس شب» و... باقی گذاشت. مردی که دل شیر داشت و هیچ وقت خودش را نفروخت.

زمانه‌ای که می‌کشد!

مهر دادحجتی

پوراحمد، با اینکه در زمره فیلمسازان مورد علاقه من نبود اما شخصیت قابل احترامی داشت

... این زمانه است که می‌کشد. چه در رختخواب و چه آویخته از طنابی متصل به سقف، فرقی نمی‌کند. این غم و افسردگی است که جان به لب می‌کند. وقتی افقی در پیش رو نباشد، انتهای راه یکی است، بن‌بست! و او به بن‌بست رسیده بود. پوراحمد، با اینکه در زمره فیلمسازان مورد علاقه من نبود اما شخصیت بسیار قابل احترامی داشت. به گمان من، او در مقام کارگردان، هیچگاه به قله مورد نظر خود نرسید. از آنچه در سر داشت تا آنچه بر پرده می‌آورد، فرسنگ‌ها فاصله بود. به همین خاطر مدام ناراضی بود. شاید بیشتر از خودش تا از روزگار. هر چند که روز به روز تلخ‌تر هم شد. مثل این سال‌ها. شادترین روزهای زندگی‌اش، شاید دورانی بود که با «قصه‌های مجید» سر می‌کرد. دورانی خاطره‌ساز برای نسلی که با «مجید» او و نه مجید «مرادی کرمانی» بزرگ شدند. او انتظار از خودش را بسیار فراتر از توانش برده بود؛ انتظاری که توان برآورده شدنش را نداشت. شاهکار او نه آثاری که خود ساخت بلکه اثری است که در مقام دستیار در پدید آوردنش نقش داشت. «آتش بدون دود» نادر ابراهیمی که در زمانه خود، سریالی قابل تامل بود. بعدها البته، او در مقام کارگردان، هیچ اتفاق بزرگی را رقم نزد. با این حال حضورش، در آن دوران پر آشوب دهه شصت، دلگرم‌کننده بود. اوج‌گیری سینمای کودک و اتفاق‌هایی که منجر به احیای نوعی از سینما در آن روزگار شد. پیدایش نسلی از سینماگران که مدام فیلم‌هایی با رویکرد اخلاقی می‌ساختند. دوم خرداد ۷۶، اما همه‌چیز را در هم ریخت. نسل تازه، فیلمسازان همان سال‌ها را به چالش کشید. فیلمسازانی که فیلم‌های گلخانه‌ای می‌ساختند و در همان گلخانه هم به نمایش می‌گذاشتند. حالا اما نه پوراحمد که همه آنها که به آن فضا خو کرده بودند، خود را در برابر نسلی می‌دیدند که جست‌وجوگر و ستیزه‌جو بود.

نسلی که همه‌چیز را به چالش می‌کشید و تابوهای تحمیلی را در هم می‌شکست. دهه هشتاد و نود هم به سرعت از راه رسید و نگاه‌ها بسیار دگرگون شد. جهان با همه فراخی و تنوعش کوچک شده بود و نسل پیشین سینما، از این قافله بسیار عقب مانده بود. نسلی که گاه در سالن‌های جشنواره «هو» میشد. مثل روزی که بیضایی در سینما فلسطین به خاطر فیلم «ما همه خوابیم» هو شد. یا حتی کیارستمی در فستیوال ونیز به هنگام نمایش فیلم «شیرین»... زمانه بیرحمی است.

تهدید معنا در زندگی ایرانیان

علی میرزا محمدی

چرا درک ایرانیان از مفهوم آینده دچار خدشه شده است؟

انسان‌ها در اعصار گوناگون کوشیده‌اند تا با اتکا به سرچشمه‌های عمده‌ای چون فرهنگ، دین و دانش وجود خود و جهان پیرامون خود را معنادار سازند. بر این اساس نظام‌های معنا بخش، در جهت هدف‌مندی‌سازی زندگی انسان‌ها شکل گرفته‌اند. این نظام‌ها، روحیات آدم‌ها (آهنگ، خصلت و کیفیت زندگی، سبک اخلاقی و زیبایی‌شناختی و حالت زندگی) را با جهان‌بینی آنها (تلقی از واقعیت عملکرد و نظم موجود در اشیا و پدیده‌ها) هماهنگ می‌کنند. اما اگر آستانه تغییرات اجتماعی به حدی برسد که تطابق محتوای جهان‌بینی بیشتر افراد جامعه را با روحیات آنها به هم بریزد در آن صورت ما با پدیده اجتماعی به نام «تهدید معنا» مواجه خواهیم شد. در این نوشتار با الهام از تحلیل کلیفورد گیرتز (Geertz, C) درباره «عوامل تهدیدکننده معنا در زندگی و نقش دین به عنوان یک نظام فرهنگی در غلبه بر این تهدیدها» به عواملی خواهیم پرداخت که در دهه اخیر «پدیده تهدید معنا» را در زندگی ایرانیان تشدید کرده است. عوامل تهدیدکننده معنا در زندگی ایرانیان در دهه اخیر را به طور کلی می‌توان در چهار دسته قرار داد:

عامل اول، ظهور پدیده‌های غیرعادی در زندگی است که شیوع بیماری کرونا نمونه عینی آن بود. این پدیده غیرعادی، نه تنها نظم زندگی ایرانیان بلکه کل جهان‌یان را به هم ریخت. کرونا، نظام‌های معنا بخش زندگی را به چالش کشید؛ اما این نظام‌ها نتوانستند به تجربه سردرگمی افراد پاسخ مناسبی بدهند. این چالش از آنجا شدت گرفت که اصولاً نظام‌های معنا بخش (دینی، علمی و شبه‌علمی) به رقابتی سوق داده شده بودند که به تجربه سردرگمی انسان‌ها در این بیماری پایان بدهند. این رقابت‌ها با اظهارنظرهای عجیب و غریب برخی افراد درباره منشأ یا کنترل و درمان بیماری نه تنها به سردرگمی‌ها پایان نمی‌داد بلکه به تجربه سردرگمی‌ها می‌افزود. عامل دوم، تجربه رنج ناشی از کاهش کیفیت زندگی بیشتر ایرانیان است. رابطه بین رنج انسان‌ها و تهدید معنا را به صریح‌ترین بیان می‌توان در حدیثی یافت که بر مبنای آن «از دربی که فقر وارد شود، از در دیگر ایمان بیرون می‌رود.» با این همه برخی سخنوران و خطیبان مطرح کشور تلاش کرده‌اند

این نوع رنج‌ها را در يك زمينه معنا دار ديني و ملي براي عامه مردم قابل فهم کنند، اما توفيق چندانى در اين‌كار نداشته‌اند. پرداختن به دلايل اين عدم توفيق، خود نوشتاري ديگر مي‌طلبد، اما عامه مردم شباهت‌هاي تاريخي- ديني را كه اين سخنوران و خطيبان با وضعيت كنوني كشور در تحمل اين رنج‌ها متصور مي‌شوند به چالش مي‌كشند. عامل سوم، تجربه ناعدالتي و نابرابري است. در نظام‌هاي معنا بخش ديني، شيوه رايج در توجه اين واقعيت‌ها، اين ادعا است كه بي‌عدالتي‌ها در اين جهان با دادگري در جهان ديگر جبران خواهد شد. با اين‌همه بيشتر نظام‌هاي معنا بخش، افراد جامعه را به خشكاندن ريشه‌هاي ناعدالتي و نابرابري تشويق و ترغيب مي‌كنند. در اين ميان، مشكل زماني پديدار ميشود كه برخي كارگزاران نظام‌هاي معنا بخش و منسوبين آنها، خود به عامل ناعدالتي و نابرابري در جامعه تبديل ميشوند و برخلاف آنچه ادعا مي‌كنند و ديگران را به آن دعوت يا از آن نهي مي‌كنند عامل به اين توصيه‌ها و آموزه‌هاي ادعائي نيستند. پديده آقازادگي يكي از نمودهاي عيني تناقض در ادعاها و عمل كارگزاران نظام‌هاي معنا بخش است كه تهديد معنا در زندگي ايرانيان را تشديد كرده است. علاوه بر اين نسل كنوني، تفاسير متفاوتي از جلوه‌هاي ديگر نابرابري‌هاي اجتماعي چون نابرابري جنسيتي، قومي، زباني و مذهبي دارد كه با تبين‌هاي نظام‌هاي معنا بخش رسمي شكاف دارد.

عامل چهارم و آخر، درك ايرانيان از مفهوم آينده است. وقتي آينده، مبهم و دست يافتن به ارزش‌هاي مادي و معنوي جامعه براي بيشتر افراد آن، بسيار دشوار و حتي غيرممکن باشد، تجربه سردرگمي تشديد يافته و با تهديد معنا، مولودي جز آسيب‌هاي اجتماعي و گسترش پوچ‌گرائي شكل نخواهد گرفت.

تعدیل و ترمیم اثرات عوامل تهديد معنا در زندگي ايرانيان، با اتكا به توصيه‌هاي اخلاقي انجام‌پذير نيست؛ بلكه اين مهم زماني محقق ميشود كه نخست، تغييرات اجتماعي، سياسي و اقتصادي در راستاي کاهش نابرابري‌هاي اجتماعي و افزايش احساس عدالت اجتماعي و بهبود كيفيت زندگي فردي و اجتماعي باشد؛ دوم آنكه، سازوكاري اندیشه شود كه كارگزاران نظام‌هاي معنا بخش، معاني مورد ادعائي اين نظام‌ها را به راحتی نقض نکنند؛ چرا كه اثرات اجتماعي اين نقض کردن‌ها، بسيار مهلك است.

يك منبع مطلع در اداره آگاهي در گفتوگو با «اعتماد»: كيومرث پوراحمد در ويلاي يكي از دوستانش در بندرانزلي خودكشي کرده است

پرونده باز است

گروه حادثه | هيچ کس نمي دانست بامداد شانزدهم فروردين خبر فوت مشکوک فردي سالخورده در دهکده ساحلي بندرانزلي به مرکز فوريتهاي پليسي مربوط به «كيومرث پوراحمد» کارگردان معروف 74 ساله ايراني بود تا ناگهان ظهر ديروز رسانه ها و خبرگزارها در عين ناباوري اعلام کردند: «كيومرث پوراحمد بامداد شانزدهم فروردين ماه با مرگ خود خواسته به زندگي خود پايان داده است.» اين خبر افکار عمومي را در بهت و حيرت فرو برد. «سيد علي قائم مقامي» تهيه کننده کارهاي كيومرث پوراحمد به خبرگزارها تسنيم گفت که مرگ پوراحمد بر اثر سکتة قلبي بوده است اما يك منبع مطلع در اداره آگاهي ظهر ديروز به «اعتماد» در مورد خبر خودکشي اين کارگردان گفت: «متأسفانه ايشان در ويلاي يكي از دوستانش در بندرانزلي خودکشي کرده است.» كيومرث پوراحمد در سفر به بندرانزلي و ويلايي در اين شهر ساکن بود که 16 فروردين خبرگزارها و برخي از افراد نزديک او در فضاي مجازي نوشتند که اين کارگردان در بندرانزلي خود را حلق آويز کرده است. همچنين پليس از کشف دست نوشته هايي مربوط به او خبر داده که حکايت از اقدام به خودکشي او داشته است. برخي از افراد نيز در فضاي مجازي مدعي شدند که اين کارگردان مشهور حدود هشت صفحه دست نوشته از خود به جا گذاشته است. ظهر روز گذشته نيز «هوشنگ گلمکاني» سردبير ماهنامه سينمايي «فيلم امروز» درباره خبر خودکشي اين کارگردان نوشت: «كيومرث پوراحمد از سر افسردگي، نااميدي، بي آيندگي و بيهودگي خودکشي کرده و به زندگي خود پايان داده است. همين قدر سهمگين و باورنکردني، وحشتناک و تکان دهنده.» «مهران پوراحمد» برادر كيومرث پوراحمد هم ديروز در واکنش به اين خبر به رسانه ها گفت: «شب گذشته كيومرث همراه دوستانش در بندرانزلي بود و در تماسي که شب گذشته با او داشتم از وضعيت مناسبتي برخوردار بود و هيچ گونه افسردگي نداشت و همه چيز خوب پيش

میرفت. اینکه گفته میشود کیومرث خودکشی کرده است هنوز برای من مبهم بوده، چراکه هیچ آثار افسردگی یا تفکری که بخواهد دست به چنین کاری بزند در او وجود نداشت و باید به آنجا بروم تا در خصوص چگونگی فوت برادرم مطلع شوم.» «مهدی فلاح میری» دادستان عمومی و انقلاب مرکز گیلان نیز در واکنش به خبر خودکشی این کارگردان گفت: «بررسی‌های اولیه بازپرس حکایت از خودکشی کیومرث پوراحمد دارد. به محض دریافت گزارش، بازپرس ویژه قتل در محل حاضر شدند و با بررسی‌های اولیه نظر بر خودکشی این کارگردان سینما داشتند که واکاوی جزییات، مستلزم رسیدگی دقیق قضایی است. کیومرث پوراحمد ساعت یک بامداد روز چهارشنبه 16 فروردین ماه 1402 در یکی از واحدهای دهکده ساحلی انزلی فوت کرده است. در زمان حاضر جسد به پزشکی قانونی انتقال داده شد تا علت تامه مرگ بررسی شود که خبر تکمیلی متعاقباً اطلاع‌رسانی میشود.» همچنین مرکز اطلاع‌رسانی فرماندهی انتظامی استان گیلان نیز از درگذشت کیومرث پوراحمد، کارگردان، فیلمنامه‌نویس و بازیگر عرصه سینما، تئاتر و تلویزیون در بندرانزلی خبر داد و اعلام کرد: «در پی اعلام یک فقره خبر فوت مشکوک فردی سالخورده در دهکده ساحلی بندرانزلی به مرکز فوریت‌های پلیسی 110، موضوع در دستور کار کارآگاهان پلیس آگاهی شهرستان بندرانزلی قرار گرفت. با توجه به اهمیت رخ داد بلافاصله اکیپ پلیس آگاهی برای بررسی صحت و سقم موضوع در محل حادثه حضور پیدا کردند که با جسد بیجان کارگردان نام‌آشنای کشورمان آقای کیومرث پوراحمد مواجه شدند. یافته‌های پلیس حاکی است کنار جسد مرحوم پوراحمد دست‌نوشته‌ای کشف شده است که متأسفانه حکایت از اقدام به خودکشی او دارد. تلاش کارآگاهان پلیس برای بررسی دقیق علت انگیزه احتمالی متوفی در اقدام به خودکشی، ادامه دارد. پس از بررسی کارگاهان پلیس، نتیجه به اطلاع همگان خواهد رسید.»

«اعتماد» یادآور میشود خودکشی جزو مرگ‌هایی است که جسد باید به پزشکی قانونی منتقل شود. «محمدجواد هدایت شده» رییس تالار تشریح مرکز تشخیصی و آزمایشگاهی پزشکی قانونی استان تهران در مورد افرادی که خودکشی میکنند به «اعتماد» گفت: «اجساد که به پزشکی قانونی ارجاع میشوند به عنوان مرگ‌های 19 گانه می‌توان از آنها نام برد. مرگ‌هایی که علت طبیعی نداشته و مشکوک یا با شکایت روبرو شده باشند به پزشکی قانونی منتقل میشوند. خودکشی یکی از این موارد است که جسد به پزشکی قانونی منتقل میشود. البته برای تعیین علت فوت و معاینه جسد زمانی پزشکی قانونی ورود پیدا میکند که دستور مقام قضایی باشد. یعنی پزشکی قانونی بدون دستور مقام قضایی به هیچ‌وجه نمی‌تواند معاینه، کالبدشکافی و... را انجام دهد.»

«پرونده باز است» آخرین فیلم کیومرث پوراحمد است. این فیلم داستان يك نوجوان 15 ساله است که مرتکب قتل شده و در انتظار حکم دادگاه به سر مي‌برد... حالا با خودکشي کیومرث پوراحمد همچنان «پرونده او هم باز است» و افکار عمومي در انتظار بررسی پلیس و کارآگاهان از انگیزه خودکشي او هستند.

زندگی نیمه تمام

حسن لطفي

اینکه يك نفر بخواهد مرگ خودش را جلو بیندازد و به دنیا بگوید نگهدار مي‌خواهم پیاده شوم، به خودش مربوط است. اما این ربط به خود نمی‌تواند باعث شود تا ما (مایی که بیرون گود و کنار این اتفاق ایستاده‌ایم!) با خیال راحت سر بر بالین بگذاریم. البته به شرط آنکه وجدان داشته باشیم و خودمان در صف کسانی نایستاده باشیم که آن فرد را آرام آرام به مرز عبور از دلبستگی به زندگی پیش می‌برند. خصوصا وقتی آن فرد یکی مثل صادق هدایت باشد که در زندگی‌اش زخم‌هایی بود که روحش را در انزوا می‌خورد و... یا یکی مثل کیومرث پوراحمد که ... که ... که چي؟ باورش هم سخت است! با آنکه بیش از انگشتان دو دست هم از نزدیک او را ندیده‌ام و با آنکه در این دیدن‌ها او نقطه تماشا بود و من بیننده و شنونده‌ای که به چشم او نمی‌آمد، اما وقتی خبر نیمه‌تمام ماندن زندگی‌اش را شنیدم مات ماندم. اینکه می‌گویم زندگی نیمه‌تمام يك بخشش برمی‌گردد به مرگی که طبیعی نبود (مگر بقیه مرگ‌ها طبیعی است؟ لابد هست! اگر نبود که نمی‌گفتند فلانی به مرگ طبیعی مرد) دیگرش به کارنامه سینمایی و هنری فیلمسازی مربوط است که در کتاب خواندنی کودکی نیمه‌تمام، در کنار آشنایی با روند زندگی‌اش درمی‌یابیم، کیومرث پوراحمد سرشار از شوخ‌طبعی، دلبستگی به زندگی و پرهیزش از بدگویی دیگران است. از مجموعه قصه‌های مجید که با آن مجید با لهجه اصفهانی‌ش تبدیل به شخص زنده و ماندگاری در زندگی ما شد هم بگذریم فیلم‌های خانه خلوت، شب یلدا، اتوبوس شب، خواهران غریب در ردیف فیلم‌هایی هستند که می‌توانند برایش اعتباری ابدی در تاریخ سینمای ایران درست کنند (اعتبار ابدی برایش؟) چه می‌گویم؟ یعنی این اعتبار به چشم خودش نمی‌آمد؟ راضیش نمی‌کرد؟ نمی‌دانست خیلی‌ها دوست دارند سال‌های زیادی بیاید و برود و روی پرده سینما فیلم تازه‌ای از کیومرث پوراحمد ببینند؟ می‌دانست! شاید هم نمی‌دانست! مهم هم نیست. (نیست؟) مهم

این است که خالق فیلم‌های ماندگاری خودش زمان مرگش را تعیین کرد! (تعیین کرد؟ باورش کمی نه، خیلی سخت است!) مرگی که اگر خود خواسته باشد (به هر دلیلی) با این کارش خواسته بگوید زیاده عرضی نیست و زیرش امضا کرده باشد کیومرث پوراحمد.

پرونده باز است

ابراهیم عمران

آخرین ساخته خالق «شب یلدا» قصه رضایت گرفتن نوجوانی است که در درگیری ناخواسته، رفیقش را کشته است. داستان فیلمی (پرونده باز است) که در جشنواره پر حرف و حدیث سال قبل، به نمایش درآمد. قصه آدم‌هایی که امید به بخشش دارند، و پدری که در فکر گذشت نیست، صحبت اما درباره این اثر آفریدگار «قصه‌های مجید» نیست که به زندگی‌اش پایان داد. «سرنخ» این پایان دادن حیات هرچه باشد، «نان و شعر» برای مخاطب نمی‌شود. چه می‌شود که فردی در اندازه ایشان چنین دست از فیه‌مافیه‌های دنیا می‌کشد، هم نیست؛ صحبت اما بر سر پیامدهای چنین کرداری در جامعه افسرده کنونی است و شاید طرفداران نوعی ایشان.

به راستی حق حیات و پایان دادن بدان جدا از مباحث فقهی و شرعی، چگونه می‌تواند برای دیگران تفسیر شود؟ همان اندازه که بیماری و رنج، در برخی سبب نمی‌شود تا تارک دنیا شوند و تازه به دیگران هم امید می‌دهند؛ چنین از دست شستن‌هایی هم می‌تواند بسامدهای پر مخاطره‌ای داشته باشد.

نمی‌دانم نویسنده و کارگردان دغدغه‌مند ما، چه در فکر می‌پروراند و به کدامین نقطه پوچی رسید که اینگونه مرگی را خواست و نیازش را پاسخ داد. هرچه بود و هرچه گذشت، آدمی (در اینجا فیلمساز) را نمی‌توان در بستری همیشگی قضاوت کرد و توقع هم نمی‌توان داشت، آنی باشند که در نوشته‌ها و پشت دوربین‌هایشان هستند.

کنشگر فرهنگی و اجتماعی بودن و شدن هم به حتم شرایط خاصی می‌طلبد. و رنج بردن و دم نیاسودن هم کاری است طاقت‌فرسا. تلخی زندگی برای هنرمند رنگی دیگر دارد. به راحتی با شرایط کنار نمی‌آید. دنیايش از لونی دیگر است. فراموشی‌اش هم همینطور. یاد دیالوگ شب یلدا در اینجا جولان می‌دهد. آنجایی که فروتن می‌گوید «مهمونیه ولی مهمون نداریم.»

□□□□□□ 1402 □□□□□□ 17 □□□□□□ □□□□□□ :□□□□